

## چیستی معرفت نفس و نقش آن در وصول به مقام توحید از دیدگاه علامه طباطبایی

\* کامبیز (حسین) کامرانی  
\*\* مسلم محمدی  
\*\*\* احمد شه‌گلی

### چکیده

خودشناسی بهترین روش جهت رسیدن به معرفت‌الله و نائل شدن به کمال و سعادت است. مسئله این پژوهش تبیین و تحلیل چیستی معرفت نفس و چگونگی طی مراحل معرفت نفس از خود تا رسیدن به مقام توحید افعالی و صفاتی و ذاتی است. این پژوهش که با روش کتابخانه‌ای و گردآوری اطلاعات و با رویکردی توصیفی، تحلیلی است و به هدف استخراج و تحلیل چیستی معرفت نفس و نقش آن در وصول به مقام توحید از دیدگاه علامه طباطبایی انجام شده است. انسان در اثر شناخت و شهود نفس پی می‌برد که هیچ فعل و صفتی جز برای خداوند وجود ندارد. این همان وصول به مقام توحید افعالی و صفاتی و ذاتی است. نزدیک شدن هر رهروی به اصل حقیقت به اندازه سعه وجودی او و حقیقتی است که در او ظهور پیدا کرده است و خداوند، حقیقت نهایی هر کمالی است. شناساندن معرفت نفس به مخاطبین به خصوص نسل جوان بهترین و نزدیک‌ترین راه کسب معارف الهی و رسیدن به کنه حقایق عالم هستی و نیل به کمالات است.

### واژگان کلیدی

نفس، معرفت نفس، مقام توحید، علامه طباطبایی.

---

\*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی کردستان (نویسنده مسئول). k\_kamrani1345@yahoo.com  
\*\*. دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران و مدرس معارف اسلامی. mo.mohammadi@ut.ac.ir  
\*\*\*. استادیار موسسه حکمت و فلسفه ایران و مدرس معارف اسلامی. shahgoliahmad@gmail.com  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۳۰  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۰

### طرح مسئله

مهم‌ترین وجه تمایز انسان با دیگر موجودات نفس یا روح اوست. «نفس» همان خود حقیقی و مقوم انسانیت است. آگاهی از زوایای وجودی گوهر پرفروغ خویش و از پنجره وجود خود، به جهان و خالق آن نگرستن، غایت آرزوی هر انسان خردمندی است. طریق معرفت نفس تنها راه برقرار کردن رابطه‌ای صحیح بین انسان با خدا و جهان است. علامه طباطبایی در آثار خود توجه خاصی به مسئله معرفت‌النفس داشته و با رهیافتی متفاوت به آن پرداخته است. وی معتقد است شناخت نفس، سبب اصلاح آن و دارای آثار عملی ارزشمندی است و از مهم‌ترین آثار معرفت نفس، وصول به مقام توحید افعالی، صفاتی و ذاتی است.

رهیافت علامه به مسئله معرفت نفس ژرف‌نگری و تعمق در خویش با بهره‌مندی از یافته‌های وحیانی، فلسفی و عرفانی است. و اینکه انسان با خودشناسی پی به هویت ربطی و فقری خویش برده و از این طریق به فنا و مقام توحید افعالی، صفاتی و ذاتی خواهد رسید.

بعضی مطالعات در اندیشه‌های معرفت‌النفس علامه طباطبایی بر مطالعه حاضر تقدم دارند. از جمله مقاله «چگونگی گذر از خودشناسی به خداشناسی از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی». رویکرد این مطالعه تبیین موارد مشترک آرای دو فیلسوف و مقایسه رهیافت متفاوت آنان در مسئله رابطه خودشناسی و خداشناسی است. اما در آن به رویکرد مقاله حاضر در چپستی معرفت نفس و تعیین حدودوثرغور آن، تمایز بین معرفت‌النفس و علم‌النفس فلسفی، مبانی نفس‌شناسی علامه طباطبایی، دلایل برتری سیر انفسی بر سیر آفاقی، تبیین نقش معرفت نفس در وصول به مقام توحید افعالی، صفاتی و ذاتی (به تفکیک) اشاره نشده است.

و مقاله «تبیین معرفت نفس از دیدگاه علامه طباطبائی»، در این پژوهش تلاش شده گزارشی تحلیلی از سیروسلوک باطنی اهل معرفت و منازل و مراحل که در ژرفای خود پیموده‌اند، ارائه و مبانی و پیش فرض‌های فلسفی و مراتب معرفت نفس در چهار مرتبه مثالی، عقلی، فنای فی‌الله و صحوبعدالمحو تبیین گردد. پژوهشگر به خوبی به توضیح و تبیین مطلب پرداخته اما به تعیین حدودوثرغور معرفت نفس و مبانی نفس‌شناسی علامه و به تبیین چگونگی وصول به مقام توحید افعالی، صفاتی و ذاتی از طریق معرفت نفس به‌طور مجزا نپرداخته است.

### ماهیت نفس از منظر علامه طباطبایی

اگرچه برای نفس معانی گوناگونی لحاظ شده، اما در کلام علامه طباطبایی نفس به معنی روح انسانی

است؛ یعنی همان چیزی که وجه تمایز انسان با دیگر موجودات است. وی نفس انسانی را موجودی مجرد و ماورای بدن و مبدأ تفکر می‌داند که در اثر حرکت جوهری بدن پدید آمده و دارای احکامی غیر از احکام بدن است. موجودی غیرمادی است که طول و عرض ندارد و در چهاردیواری بدن نمی‌گنجد، در بدن حلول نکرده اما با بدن ارتباط دارد و با آن متحد است. تدبیر امور بدن به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی نفس صورت می‌گیرد. (همو، ۱۳۹۰ ق: ۱ / ۳۵۰؛ ۱۳۸۷ الف: ۷۳؛ ۱۳۸۸ ج: ۱۰۸؛ شیروانی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۸۶) علامه طباطبایی نفس را این‌گونه تعریف می‌کند:

النفسُ هِيَ الجَوْهَرُ المُجَرَّدُ عَنِ المَادَّةِ ذَاتاً، المُتَعَلِّقُ بِهَا فِعْلاً؛ نفس جوهری است که ذاتاً مجرد از ماده است ولی در مقام فعل به آن تعلق دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۴ ق: ۶۹)

نفس برای به وجود آمدن به بدن نیازمند است، بعد از وجود یافتن، از ماده تجرد می‌یابد اما در افعال خود همچنان به ماده نیاز دارد زیرا علت ناقصه برای وقوع افعال است. از طریق افعال جسمانی استکمال یافته، سپس با جدایی از بدن، در افعال نیز به مرتبه تجرد می‌رسد. نفس، صورت برای ماده بدن است، صورت اخیر نوع انسان و اگر به شرط لا در نظر گرفته شود فصل ماهیت انسان است. نفس در عین بساطت، مبدأ همه کمالات ثانویه نوع خویش است و چون نسبت به آنها جنبه علمیت دارد در ذات خود واجد همه آن کمالات است. (طباطبایی، ۱۳۸۷ ج: ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۸۹، ۳۱۰ و ۳۷۴) در جای دیگر می‌نویسد:

فعلیت و صورتی که با طبایع مختلف، افعال گوناگون را انجام می‌دهد نفس نامیده می‌شود. نفس جوهری است دارای تعقل که از آن به کلمه «من» تعبیر می‌شود و در تمامی شعور و ادراکاتش دارای تقرّر و ثبوت و واقعیت است. (همو، ۱۳۹۰ ق: ۶ / ۱۹۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۷ ب: ۱ / ۱۰۲)

علامه طباطبایی نفس را از عالم امر و مبراً از هرگونه حجاب‌های زمانی و مکانی می‌داند. می‌نویسد:

خداوند به نفس از خود نفس، نزدیک‌تر است، نفس از عالم امر است و عالم امر را هیچ‌گونه حجابی از زمان و مکان نیست. (همو، ۱۳۸۸ الف: ۷۶)

### مبانی نظریه نفس‌شناسی علامه طباطبایی

مبانی نظریه نفس‌شناسی علامه طباطبایی را در موارد زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱. تجرد نفس: نفس مجرد از ماده است. موجودی است که ابعاد سه‌گانه، طول، عرض و ارتفاع

ندارد و احکام موجودات مادی بر آن حاکم نیست. (همو، ۱۳۹۰: ق: ۱ / ۳۵۰)

۲. جوهریت نفس: نفس، جوهر تعقل کننده مجرد از ماده، یعنی موجودی است که اگر در خارج موجود شود، نیاز به موضوع ندارد، اما تعلقی به بدن مادی خود دارد، تعلقی که او را با بدن متحد می کند. (همو، ۱۳۷۴: ۱ / ۵۵۱)

۳. جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس: نفس در ابتدا موجودی مادی است که جسم ماده آن است. در اثر حرکت جوهری وقتی که ادراک و شعور پیدا می کند از مادی محض بودن به موجودی مادی - مثالی تبدیل می شود سپس به ادراک عقلی رسیده و موجودی مادی - مثالی - عقلی می گردد. (همو، ۱۴۲۷: ق: ۲ / ۱۵۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ج: ۱۰۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۷: ج: ۱۷۶)

۴. مبدأ افعال بودن نفس: تمامی افعال انسان از جمله تفکر، تعقل، شعور، ادراکات و تدبیر بدن به وسیله نفس صورت می گیرد. (همو، ۱۳۹۰: ق: ۱ / ۳۵۰)

۵. اصالت نفس: انسان دارای دو بعد مادی و غیرمادی است؛ اما اصالت با نفس یا روح یا همان بعد غیرمادی اوست به این معنا که حقیقت انسان بعد نفسانی اوست. (همو، ۱۴۲۳: ق: ۶۲)

۶. توانایی نفس بر ادراک شهودی خود و خدا: نفس، قدرت بر مشاهده و درک شهودی خود و قییم و مقومش که خدای متعال است را دارد. به عبارت دیگر آدمی به عنوان فاعل شناسا، قدرت بر شناخت و عالم شدن و تدبیر در معرفت النفس و معرفت الله را دارد. (همو، ۱۳۸۷: ب: ۲ / ۸۲)

۷. توانایی نفس بر پیمودن سیر معنوی از خود تا خدا: نفس توانایی بر سیر و حرکت درونی و معنوی از خود به سوی حق تعالی با استمداد از عوامل غیرطبیعی را دارد. (همو، ۱۴۲۳: ق: ۹۲)

۸. هدایت پذیری نفس: نفس انسان هدایت پذیر و تربیت پذیر است. هدایت و سعادت انسان از طریق سیر معنوی معرفت النفس حاصل می شود. (همو، ۱۳۹۰: ق: ۶ / ۱۶۵)

۹. راه هدایت بودن نفس: راه هدایت انسان، همان نفس مؤمن است. آن راهی که باید بپیماید تا به قرب الهی برسد. (همو، ۱۳۸۸: ب: ۲ / ۲۰۷)

۱۰. فطرت الهی: نفس انسانی دارای فطرتی مخصوص به خود است، که خداوند در او به ودیعه نهاده و او را به سنت خاص زندگی و راه معینی که منتهی به هدفی خاص می شود، هدایت می کند، راهی که جز آن راه را نمی تواند در پیش گیرد. (همو، ۱۳۷۴: ۱۶ / ۲۶۸)

۱۱. استکمال نفس: نفس انسان طالب کمال است و به طور فطری توانایی و شایستگی رسیدن به مقام خلیفه اللهی و نائل شدن به هدف نهایی خلقت و سعادت و کمال که همان قرب الهی است را دارد. (همان: ۱ / ۱۷۱)

رویکرد علامه طباطبایی به ماهیت نفس بر مبنای حکمت صدرا و آیات الهی و یافته‌های عرفانی شکل گرفته است. براساس این رهیافت، ماهیت نفس از منظر وی در این عبارات خلاصه می‌شود:

نفس انسانی جوهری مجرد دارای حیات و تعقل و تفکر، از عالم امر و متحد با بدن است که مبدأ افعال گوناگون بدن می‌باشد. نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است یعنی در اثر حرکت جوهری بدن به وجود آمده و تمام حقیقت انسان است، هدایت‌پذیر و خود راه هدایت است، بقا نفس بعد از بدن ادامه می‌یابد. نفس انسانی یک مبدأ فاعلی علمی است که افعال را با آگاهی و معرفت انجام می‌دهد. نفس قادر به ادراک شهودی خود و خدا و توانایی پیمودن مسیر از خود تا خدا را داشته و طالب سعادت و کمال است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱ / ۵۵۱)

### تبارشناسی معرفت نفس از نگاه علامه طباطبایی

پرسش از چگونگی نگاه علامه طباطبایی به ماهیت و ویژگی‌های معرفت نفس ما را به این سمت رهنمون می‌سازد که «معرفت‌النفس» چیست؟ با تأمل در آثار وی می‌توان به چیستی معرفت نفس و تعیین حدود و ثغور آن دست یافت.

از دیدگاه علامه طباطبایی منظور از معرفت نفس رجوع به خویشتن و شناخت پیدا کردن به خود حقیقی و واقعیت انسان، قوا و اطوار وجودی آن از طریق مشاهده و عیان یعنی شناختی حضوری و باطنی نسبت به نفس مجرد است. سیر انفسی بازگشت به نفس و شناخت خداوند، از طریق معرفت نفس است. (همو، ۱۳۸۸ ب: ۲ / ۲۰۷؛ طباطبایی، ۱۴۲۳ ق: ۸۸)

در جای دیگر منظور از معرفت نفس را اطلاع بر ذات نفس و قوا و ادوات روحی و جسمی و عوارض آن از اعتدال و افراط و تفریط در افعال و شناخت فضایل و رذایلی که به صورت ملکه درآمده‌اند، می‌داند. البته منظور از اطلاع بر ذات نفس، نظری شهودی و حضوری نسبت به نفس و قوای آن و اطوار وجودی آن است؛ این نوع معرفت خود از تجلیات و آثار نفس است. (همو، ۱۳۹۰ ق: ۶ / ۱۷۱) وی می‌نویسد:

مراد از معرفت‌النفس همان شناخت شهودی نسبت به نفس مجرد از ماده است. نفس، خود راه و طریق است نه رهرو. نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند. (همو، ۱۳۸۸ ب: ۲ / ۲۰۷)

علامه طباطبایی معتقد است معرفت انفسی و آفاقی هر دو مفیدند اما با استناد به دلایلی معرفت انفسی را برتر از معرفت آفاقی می‌داند، از جمله:

۱. معرفت نفس معرفتی حقیقی است: علامه طباطبایی با توجه به سخن علی علیه السلام که می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ» و «المَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعْرِفَاتِينَ» معرفت نفس را برتر از معرفت آفاقی دانسته و معتقد است، تنها سیر انفسی است که نتیجه‌اش معرفت حقیقی و حقیقت معرفت است. (حیدری، ۱۴۳۰ ق: ۱ / ۳۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۶ / ۱۷۴ - ۱۷۳)
۲. انسان اشرف و اکمل مخلوقات است: با توجه به اینکه در میان کائنات، آدمی کامل‌ترین موجودی است که پا به عرصه هستی گذاشته و تجلی یافته است. بهتر از هر مخلوقی می‌تواند معرفت خالق خود باشد. (همو، ۱۳۸۸ ب: ۲ / ۲۵۹)
۳. معرفت نفس با اصلاح نفس همراه است: درمان و اصلاح مستلزم شناخت معایب و آسیب‌هاست. علامه طباطبایی معتقد است از آنجا که معرفت نفس بهترین و نزدیک‌ترین راهی است که موجب آگاهی بر دردهای روحی و درمان و اصلاح آنها می‌شود، بنابراین مفیدتر از معرفت آفاقی است. (همو، ۱۳۹۰ ق: ۶ / ۱۷۱)
۴. معرفت نفس معرفتی دائمی و بدون خطاست: برخلاف معرفت آفاقی معرفت نفس با علم حضوری و شهودی همراه است به این معنا که در آن، حقیقت بی‌واسطه مشاهده می‌گردد و نیازی به استفاده از برهان و ترتیب دادن قیاس برای به‌دست آوردن نتیجه نیست؛ بنابراین در این مشاهده و حضور خطایی رخ نمی‌دهد. انسان دائماً مشغول مشاهده نفس و حضور ذات خود است؛ پس معرفت نفس دائمی و همیشگی هم هست. (همو، ۱۳۷۴: ۶ / ۲۵۳ - ۲۵۲)

چیستی معرفت نفس از دیدگاه علامه طباطبایی عبارت است از:

رجوع به خود حقیقی و واقعی انسان و شناخت حضوری و شهودی خود، صفات و قوای آن. معرفتی که به مدد عوامل غیرمادی شکل گرفته و با اصلاح نفس همراه است. سیری که از طریق عمل و تأملات درونی و توجه و مراقبه و تهذیب نفس صورت می‌پذیرد. این معرفت همیشگی و بدون خطا بوده و به مشاهده خداوند منتهی می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۲۳: ۸۸)

### تمایز معرفت نفس با مطالعات مشابه

از مواضع خطا در جستار از معرفت نفس عدم توجه به تفاوت‌ها و تمایزات آن با مطالعات مشابه است،

چراکه این خطا سبب خلط مبحث شده و رهرو را از اصل موضوع و طریق صحیح سیر معرفت‌النفس دور می‌سازد. آنها عبارت‌اند از:

۱. تمایز با علم‌النفس فلسفی: در علم‌النفس فلسفی توسط متد عقلی و از طریق حصولی و استدلالی به مطالعه صفات و ویژگی‌های انواع نفوس پرداخته می‌شود. از آنجاکه روی آوردن به شناخت نفس با رهیافت فلسفی، بخشی از آگاهی درباره نفس است، شناختی کامل درباره نفس ارائه نمی‌دهد. این در حالی است که تنها از راه حضوری و شهود باطنی می‌توان به معرفت‌النفس حقیقی و کامل دست یافت. (همو، ۱۳۷۸: ۱۱۳؛ ۱۳۷۴: ۶ / ۲۸۳)

۲. تمایز با علم‌النفس علمی (روان‌شناسی): معرفت نفس با روان‌شناسی متمایز است. در علم روان‌شناسی از طریق علوم تجربی به بررسی رابطه میان جسم و روان انسان و کنش‌ها و واکنش‌های متقابل آنها پرداخته می‌شود. روان‌شناسی نوعی مطالعه درباره خواص نفس از راه حس و تجربه است که به چگونگی فرایندهای روانی و رفتاری در انسان می‌پردازد. (همو، ۱۳۶۴: ۴ / ۳۰۷)

۳. تمایز با علم‌النفس تربیتی: معرفت‌النفس با مطالعه نفس با رویکرد تربیتی متفاوت است؛ زیرا در علوم تربیتی ویژگی‌های نفس از جهت چگونگی تربیت صحیح برای رسیدن به اهداف اخلاقی و تربیتی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ اما معرفت نفس شناخت شهودی نفس از راه درون برای نیل به معرفت حقیقی است. (همو، ۱۳۷۴: ۶ / ۲۸۳)

۴. تمایز با انسان‌شناسی: معرفت‌النفس، انسان‌شناسی نیست. در انسان‌شناسی‌های دینی، عرفانی و ... به صفات و ویژگی‌های کلی انسان‌ها پرداخته می‌شود، اما در معرفت‌النفس هر فرد به‌طور جزئی و شهودی به شناخت نفس خویش پرداخته و با درون‌نگری به احوال و ملکات خود توجه کرده، ضعف‌ها و آسیب‌های خویش را می‌یابد. (همو، ۱۳۸۸ ب: ۲ / ۲۰۷)

۵. تمایز با ریاضات: معرفت‌النفس با برخی تلاش‌ها و ریاضت‌ها که باهدف تسلط بر نفس و یا نیل به پاداش دنیوی یا اخروی و یا تصرف در کائنات از طریق عوامل غیرعادی صورت می‌گیرد، متمایز است؛ زیرا در این راه و روش‌ها هدف صرفاً تسلط بر نفس و از طریق آن تسلط بر بعضی امور است درحالی‌که هدف از معرفت‌النفس رسیدن به معرفت واقعی و گذر از وجودهای مجازی به وجود حقیقی یعنی خدای سبحان می‌باشد. (همو، ۱۳۹۰ ق: ۶ / ۱۸۵)

با تأمل در مواجهه علامه طباطبایی با چگونگی شناخت نفس در می‌یابیم وی در تفسیر آیات مربوطه از روش تفسیر قرآن به قرآن بهره‌جسته و با استفاده از تأملات فلسفی و عرفانی، با بهره‌مندی از معرفت‌النفس دینی و فلسفی و عرفانی تلاش کرده به بهترین نحو به تبیین این مسئله

بپردازد. وی با طرح نفس‌شناسی شهودی و معرفی معرفت حقیقی می‌کوشد تشنگان معرفت را رهگشا باشد تا از نزدیک‌ترین راه، یعنی شهود نفس خویش، افزون بر دانستن و دیدن حقیقت، آن را بچشند. با چشیدن حقیقت است که در آنان جذبه و شور و اشتیاق برای وصول به حق تحقق می‌یابد و انتهای این راه وصال معشوق است که نهایت آرزوی هر رهرو دلداده‌ای است.

علامه طباطبایی حقیقت عالم را ظواهر کائنات نمی‌داند بلکه برای ظواهر دنیا، دین و انسان باطن و صورت‌های حقیقی قائل است. به این معنا که حقیقت دین و دنیا و انسان در باطن آنها نهفته است. این باطن‌ها نیز دارای مراتبی هستند که در بطن یکدیگر قرار دارند. انسان نیز دارای باطن ذومراتبی است که قابل شناسایی است. او انسان را به شناخت درون خویش و گذر از مراتب پایین نفس به مراتب بالای آن با طی مسیر از درون تا کنه حقایق دعوت کرده و از فواید و آثار ارزشمند این راه سخن می‌گوید. از آنجاکه وی خود سالک این طریق است و این مسیر را پیموده و از جوانب آن آگاه است در شناساندن آن به واسطه مشرب‌های قرآنی و عرفانی و برهانی به اهل معرفت و طالبان حقیقت کوشا و موفق بوده است.

در نفس‌شناسی علامه طباطبایی، شناخت نفس با علم حضوری و حصولی به خود آغاز شده و در نهایت به علم شهودی به خود و خدا می‌انجامد. وی راه معرفت نفس را تکیه بر کشف و شهود درون انسان می‌داند، معرفتی که حصول آن از راه عقل نظری و علم حصولی ممکن نیست؛ بنابراین می‌توان گفت معرفت‌النفسی که مدنظر علامه طباطبایی است، به شکلی نظام‌مند گذر از خودآگاهی حضوری و حصولی به شهود و شناخت عمیق خویش و در پی آن شهود خدای سبحان است.

گفته شده، «شهود نوعی معرفت سری و رای معرفت رسمی شایع در بین اقوام و امم عالم است.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۳۳) البته که این نوع معرفت، پنهانی بوده و سری است بین عاشق و معشوق و از راه‌های عادی نمی‌توان به آن رسید. معرفت حقیقی خداوند تنها از راه حبّ و انجذاب ممکن است. این حبّ و شور و اشتیاق در تمامی لحظات حیات انسان تجلی یافته و در همه حرکات و سکناش ظهور می‌یابد و افکار و اعمال و رفتارش را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

علامه طباطبایی راه حصول معرفت نفس را عملی می‌داند به این معنا که تنها از راه عمل - نه فکر و نظر - می‌توان معرفتی کامل درباره آن به دست آورد. منظور از عمل سیروسفری است که از درون شروع شده از غیر خدا بریده و موانع دنیوی را از سر راه برداشته و با مشاهده فقر وجودی خود، به خدای سبحان خواهد انجامید. نوع شناخت در معرفت نفس یک نوع کشف و شهود از راه دل نسبت به خویشتن است، شهود ذات خود را که عین ذات خود است، شهود همه حقایق آن و حقیقت



آدمی، همان شهود نفس است. برخی این نوع شهود را فطری می‌دانند که در حال عادی، مستور و در لحظه اضطراب، شکوفا می‌شود. (همو، ۱۴۲۳ ق: ۶۲ و ۹۷؛ ۱۳۸۷ ب: ۲ / ۸۲؛ ۱۳۷۴: ۶ / ۲۸۳؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۳۷) معرفت‌النفس یعنی شناخت هر فرد نسبت به خود حقیقی‌اش، نقش برجسته‌ای در اخلاق و عرفان عملی دارد. (فناپی اشکوری، ۱۳۹۵: ۱۴۲)

### نقش معرفت نفس در وصول به مقام توحید

انسان در سیر معنوی معرفت نفس ابتدا به شناخت نفس و جایگاه و اهمیت آن پی برده و با توجه به تأثیر این شناخت در مسیر معرفت خداوند، قدم در این راه می‌گذارد. آدمی با علم حضوری و شهودی نسبت به نفس به مشاهده حق تعالی و مرحله فنا نائل می‌شود، یعنی به این حقیقت می‌رسد که خود، فقرمطلق و وجود ربطی محض و غیرمستقلی بیش نیست هرچه هست اوست و دیگر موجودات نیز فقر مطلق و تنها ذات اقدس اله، وجود حقیقی و واقعی است و تمامی ممکنات سایه‌هایی از حضور او هستند. وقتی انسان به این مرحله رسید هیچ ذات و صفات و فعلی را از خود نمی‌بیند زیرا خودی وجود ندارد، هرچه هست ذات و صفات و افعال حق تعالی است. رسیدن به این مرحله، تنها به وسیله معرفت نفس و علم حضوری و شهودی به نفس ممکن است. عرفا این مرحله را فنا ذاتی، صفاتی و افعالی می‌نامند. رسیدن به این مرحله درواقع همان وصول به مقام توحید ذاتی و صفاتی و افعالی است. وصول به مقام توحید از آثار ارزشمند معرفت نفس است. علامه جوادی آملی درباره این مسئله می‌نویسد:

راه معرفت نفس سعادت افزون‌تری نصیب انسان سالک می‌کند. در این مسیر معلوم می‌شود خود انسان آیت توحید خداست و همین تأمل در خویشتن خویش رهگشای مناسبی برای خداشناسی و جهان‌بینی است. انسان با تأمل در ذات، صفات و افعال خویش می‌یابد که همه شئون هستی او احتیاج است و هرگز نمی‌تواند به خود یا دیگران که مانند او هستند تکیه کند؛ چون هیچ موجود امکانی استقلال ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۵۲ - ۵۱)

در ادیان الهی بخصوص دین اسلام اصل توحید از اصول بنیادین محسوب شده و دارای اهمیت زیادی است؛ اما اهمیت آن، تنها به اثبات وجود خدا و یگانگی او منحصر نمی‌شود؛ بلکه توحید، اساس جهان‌شناسی و هستی‌شناسی اسلامی و زیربنای تمامی اعتقادات و افکار و رفتار یک مسلمان است. به این معنا که اعتقاد به توحید منشأ تحقق ملکات درونی و اعمال بیرونی موحدان بوده و تمامی سبک زندگی یک موحد براساس اعتقاد و ایمان به توحید شکل می‌گیرد، از این رو دارای جایگاه

و اهمیت ویژه‌ای است.

از نگاه علامه طباطبایی نیز اعتقاد به توحید صرفاً یک مفهوم ذهنی نیست، بلکه یک نگرش ژرف و جامع به هستی است. این اعتقاد تمام زندگی انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد به طوری که فرد موحد در بینش و رفتار و عمل خود در تمامی لحظات زندگی حضور خداوند را احساس می‌کند، بنابراین توحیدی می‌اندیشد و توحیدی رفتار می‌کند و به همین سبب رویکرد عرفای موحد و حکیمان متأله به توحید، تنها به عنوان یک اعتقاد نیست، بلکه علاوه بر باور درونی به آن، نوعی سیروسفر و رفتار و عمل است که در تمام زوایای زندگی انسان نقش مهمی ایفا می‌کند. توحید نوعی معرفت، وصول، مشاهده و دیدن است. وصول به مقام توحید، غایت آمال عارفان است. (طباطبایی، ۱۳۸۷ ب: ۱ / ۵۰ - ۴۳)

براساس آیات وحی، معرفت تام خداوند تنها برای بندگان خاص او که مخلصین هستند، امکان‌پذیر است. چراکه وصول به معرفت تام حق، بدون نیل به مقام فنا ممکن نیست و تنها مخلصین، به مرحله فنا فی‌الله نائل می‌شوند؛ زیرا موجودی که فانی در حق نشده، نمی‌تواند خداوند را بشناسد؛ چراکه غیر خدا قادر به شناخت خدا نیست. انسان تا زمانی که خود را می‌بیند، نمی‌تواند واصل باشد؛ و مسلماً وصول به حق، موقعی است که انسان در حال فنا باشد؛ چون منظور از وصول، پیوستن چیزی به چیزی یا ملاقات کسی با کسی نیست؛ بلکه منظور، معرفت خداست؛ و این معرفت که معرفت توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است فقط به واسطه فنا به دست می‌آید. فنا یعنی اعتراف به عجز، نیستی، قدرت، علم و حیات و ذات را منحصر دانستن به ذات او و تسلیم او شدن. (ر.ک: حسینی تهرانی، بی‌تا: ۱۸۹ - ۱۸۴)

سالک راه معرفت نفس، در اثر مراقبه و با عنایت به نفس خویش در سیر توحیدی خود سه مرحله را طی می‌کند و در هریک از این مراحل بخشی از وجود خود را از دست می‌دهد تا می‌رسد به جایی که تمام هستی خود را فانی می‌بیند. این مراحل<sup>۱</sup> عبارت‌اند از:

### ۱. توحید افعالی

توحید افعالی یکی از اصول عقاید دین اسلام و عبارت است از اینکه هیچ اثر و عملی از هیچ فاعل و

۱. در کتاب «لب اللباب» ذکر شده: سالک در اثر مراقبه تام و اهتمام شدید به آن و در اثر توجه به نفس، به تدریج چهار عالم بر او منکشف خواهد شد که به ترتیب عبارت‌اند از: توحید در افعال، صفات، توحید در اسما و توحید در ذات. نگارنده با توجه به این مطلب، در این مقاله مراحل توحید را به ترتیب توحید ذاتی، صفاتی و ذاتی ذکر کرده است. افزون بر آن علامه طباطبایی نیز آخرین درجه توحید را توحید ذاتی می‌داند.

مؤثری تحقق نمی‌پذیرد، مگر به اذن الهی و تحت ربوبیت او. توحید افعالی به این معناست که تمام موجوداتی که در فعل و انفعالات جهان تأثیرگذارند و به‌عنوان علت به‌شمار می‌روند، در علیت خود مستقل نیستند؛ بلکه فعل و تأثیر خود را از خداوند می‌گیرند؛ این موجودات نه می‌توانند فعلی انجام دهند و نه می‌توانند اثری داشته باشند؛ مگر آنچه را که خدا بخواهد؛ یعنی این خداوند است که قدرت فعل و اثر را به آنان می‌دهد.

به عبارت دیگر، تمام سلسله علل و اسباب در جهان آفرینش به اقتضای ذات خود، دارای اثری نیستند؛ بلکه به‌واسطه اینکه خداوند به آنها قدرت داده، تأثیرگذارند. درواقع این خداوند است که راه رسیدن به آن معلول و اثر را آسان می‌کند و اذن می‌دهد. اذن خدا همان قدرت دادن خدا و رفع مانع نمودن است. آیات و روایات بسیاری دلالت دارند بر اینکه عمل هر عاملی وابسته به اوست؛ و هیچ فعلی از هیچ فاعلی سر نمی‌زند، مگر به اذن او. (طباطبایی، ۱۳۸۷ ب: ۱ / ۵۰ - ۴۳)

در چندین آیه از کلام الهی به این مسئله اشاره شده است، از جمله: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (تغابن / ۱۱) هیچ چیزی به شما نمی‌رسد مگر به اذن خدا. «وَ الْأَلْبَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (اعراف / ۵۸) و شهر پاک و پاکیزه گیاهش به اذن خدا می‌روید. «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (یونس / ۱۰۰) و چنین حقی برای هیچ نفسی نیست که بتواند بمیرد مگر به اذن خدا. «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (بقره / ۱۶۵) تمام مراتب و درجات قوت انحصار به خدا دارد. با استناد به آیات وحی انسان با معرفت نفس به مقام توحید می‌رسد و درمی‌یابد که در افعال خود مستقل و بی‌نیاز از خدا نیست؛ بلکه به قدرت الهی توانایی بر انجام فعل دارد. (حسینی تهرانی، ۱۳۸۹: ۳۱۹)

چگونه می‌توان از معرفت نفس به توحید افعالی رسید؟ در تبیین نقش معرفت نفس در وصول به مقام توحید افعالی می‌توان گفت: از منظر علامه طباطبایی انسان برای رسیدن به توحید افعالی راهی جز معرفت نفس ندارد. تنها به‌وسیله شناخت نفس است که همه هستی را در خود می‌بیند و ادراک می‌کند که نفس آینه‌ای است که در آن جمال حق انعکاس یافته است. با التفات به او و تقویت یاد او در دل به مرحله یقین رسیده و به مدد مشاهده حق پی می‌برد که همه عالم از آن اوست و او مالک حقیقی جهان هستی است. در اینجا سالک با تمام وجود درک می‌کند که جهان و هر آنچه در آن است از اسباب و مسببات گوناگون آن تحت تدبیر خداوند اداره می‌شود و این همان معنای لاموثر فی الوجود إلا الله است. طبق اصل توحید افعالی، ذات اشیا و آثار ذاتی و عرضی آنها، از آن حضرت حق است.

رهرو طریق معرفت نفس با شهود نفس خود و در پی آن مشاهده حق تعالی و رسیدن به فنا خویش، پی می‌برد که هیچ نیست، او فقرمطلق است و حق تعالی غنی مطلق. نتیجه این ادراک این

است که هیچ وجودی از خود نمی‌یابد وقتی که خودی وجود نداشت و فقط حق تعالی وجود حقیقی است؛ می‌یابد آنچه در عالم هستی از ذات و فعل و اثر تحقق می‌یابد، همه مملوک خداست، غیر از خدا هیچ موجودی اختیار و قدرت ندارد، مگر به همان اندازه‌ای که خداوند به او اذن و قدرت داده است؛ و خداوند مالک مطلق تمامی هستی است. (طباطبایی، ۱۳۸۷ ب: ۱ / ۵۰ - ۴۳)

از منظر علامه طباطبایی، خداوند مجری عالم طبیعت است و او امور جهان را مستقیم و غیرمستقیم تحت تدبیر خود اداره می‌کند. واجب‌الوجود بالذات، پروردگار و مدبّر عالم است و علل متوسط مسخّر او و غیرمستقل‌اند، بنابراین در جهان، پروردگاری غیر از او نیست. (شریعتی نجف آبادی، ۱۳۹۰: ۶۵۷ - ۶۵۶)

انسان در ابتدا تمامی حرکات و سکنات خود را به نفس خویش استناد می‌دهد؛ و می‌پندارد این خود نفس است که آنچه اراده می‌کند انجام می‌دهد؛ اما بعد، با طی مراحل معرفت نفس و شهود حق تعالی به مرحله فنا می‌رسد؛ یعنی دیگر خود را نمی‌بیند و تمام هستی خویش را قائم به ذات اقدس الهی می‌بیند و در می‌یابد که تمامی افعال مستند به حق تعالی است. انسان در این مرحله به مقام توحید افعالی واصل شده است؛ یعنی پی می‌برد که هیچ فعلی از او سر نمی‌زند، بلکه تمامی افعال قائم به خداوند است.

اساس توحید افعالی ادراک این حقیقت است که صدور فعل خیر از فاعل، فانی در فعل خدای متعال است. توحید افعالی به معنای این است که موخّد همه افعال خیر را که از هر فاعلی سر می‌زند، فانی در فعل خداوند ببیند. انسان با وصول به مقام توحید افعالی، پی می‌برد جهان تحت ربوبیت پروردگار عالم است. او و افعال و اوصاف او و دیگر موجودات، تحت قیومیت افعال و اوصاف فعلی خداوند هستند. وقتی فعل خود و دیگران را فانی در فعل خدای متعال دید، آنگاه تکیه‌گاه خود را تنها خدا قرار می‌دهد، نه خود و دیگری. (طباطبایی، ۱۴۲۳ ق: ۶۴)

## ۲. توحید صفاتی

سالک با عبور از توحید افعالی به توحید صفاتی می‌رسد که فنای صفاتی نامیده می‌شود. در این مرحله سالک از طریق معرفت نفس و مشاهده حق تعالی در می‌یابد تمامی صفات کمالی حق تعالی قائم به ذات اوست. به عنوان مثال می‌یابد در تمام هستی قادر، عالم، سمیع، بصیر و حی یکی است و آن، خداوند است و همه موجودات به اندازه سعه وجودی خود تجلی آن عالم و قادر و سمیع و بصیر و حی هستند. او مشاهده می‌کند که صفات کمالی که در جهان هستی وجود دارند پرتوی از نور الهی‌اند

که از وجود اشیا تاییده می‌شوند. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (اعراف / ۱۸۰؛ همو، ۱۳۸۸ ب: ۱ / ۵۳)

انسان تا صفات خود و دیگران را فانی در اوصاف خداوند نبیند، به درجه توحید صفاتی نمی‌رسد؛ زیرا اوصاف کمالی خداوند نامحدود است. با وجود صفات نامحدود او، صفات دیگر قابل طرح نیستند. به‌عنوان مثال؛ علم او لایتناهی است. علم نامحدود خدا جایی برای علم محدود غیر او نمی‌گذارد. در این مرحله سالک مشاهده می‌کند هرگونه صفات کمالی اعم از علم، قدرت، حیات، سمع و بصر از آن حق است؛ زیرا که حقیقت عالم بودن، قادر بودن، شنوا بودن و بینا بودن خود و دیگر موجودات، از اوست. در این مرحله موحد با ادراک این مطلب که علم و قدرت و سایر صفات، اختصاص به ذات حق تعالی دارد، صفات خود را فانی می‌یابد. وقتی انسان تمام اوصاف را فانی در صفات خداوند مشاهده کرد به توحید صفاتی رسیده است. (حسینی تهرانی، ۱۳۸۹: ۱۲۵؛ طباطبایی، ۱۴۲۳ ق: ۶۵)

توضیح اینکه انسان در پی توجه و التفات به معرفت نفس و با نفی خواطر و انقطاع از اغیار به خودشناسی پرداخته و با علم حضوری و شهودی، قدم در وادی شناخت باطنی خویش گذاشته و در حرکت و سیر درونی خود مرحله‌به‌مرحله به شناخت بیشتر خود نائل شده و درنهایت پی به فقر مطلق خود می‌برد. و با توجه به اینکه در می‌یابد وجودی ندارد بلکه وجودش ربطی و وابسته به حق تعالی است متوجه می‌شود که هیچ صفتی از خود ندارد بلکه هر وجود و صفتی هست همه از آن اوست. در اینجا انسان به مرحله فنا صفاتی نائل شده و به توحید صفاتی رسیده است.

توحید صفاتی به‌معنای نفی جدا بودن صفات با ذات است، یعنی صفاتی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود، زائد بر ذات نیستند، بلکه مصداق آنها ذات اقدس الهی است و تمامی آنها عین یکدیگر و عین ذات می‌باشند. صفات خداوند عین ذات او است، و جز برحسب مفهوم هیچ تمایزی میان آنها نیست، چراکه اگر علم او را غیر از قدرت و علم و قدرت را غیر از ذات بدانیم، هریک از آنها صفات دیگری را تحدید می‌کند و دیگری منتهی به آن می‌شود، در این صورت اشکالی که پیش می‌آید این است که برای هریک از صفات خداوند حد و تناهی در نظر گرفته ایم. افزون بر آن با فرض مغایرت صفات با یکدیگر و ذات، در حق تعالی ترکیب و فقر و نیاز به آنچه تحدیدکننده او باشد نیز به میان خواهد آمد، درحالی که خداوند منزله از هرگونه نقصی است. و معنای احدیت او این است که از هیچ جهتی از جهات تقسیم نمی‌پذیرد، و در خارج و ذهن تكثر پذیر نیست. (همو، ۱۳۹۰ ق: ۸ / ۳۵۱)

توحید صفاتی به‌معنای این است که خداوند هیچ صفتی زائد بر ذات خود ندارد. یعنی اعتقاد به اینکه صفات کمالی که عقل از ذات بسیط خداوند انتزاع می‌کند؛ غیر از ذات نیستند. بنا بر سخن حضرت علی علیه السلام که می‌فرماید: «نفي الصفات عنه» توحید، زمانی کامل می‌شود که صفات غیر ذات

از خداوند نفی گردد. اگر صفاتی خارج از ذات و مغایر با آن به خداوند نسبت داده شود، توحید ناقص است. زیرا خدایی تصور شده که ذاتی دارد و علم و قدرت و حیات او غیر از ذاتش است، در این حالت، در خداوند یکتا تعدد به وجود می‌آید. با اینکه جز خدا، موجودی علم ندارد، علم‌های دیگر محدود و جلوه‌ای از علم او هستند. بنابراین اساس تمامی صفات کمالی از خداست و آنچه در ممکنات دیده می‌شود تنها جلوه‌هایی از صفات کمالی اوست. (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۸۵ - ۷۹)

### ۳. توحید ذاتی

در این مرحله، سالک ادراک می‌کند که آن ذاتی که تمام افعال، صفات و اسماء بدان مستند است، واحد است، یک حقیقت است که تمام اینها قائم به اوست. در اینجا دیگر سالک توجهی به صفت و اسم ندارد، بلکه مشهودش فقط ذات است. با ورود سالک به این مرحله، خود و دیگران را نخواهد شناخت بلکه تنها خدای احد و واحد را می‌شناسد. در این مرحله که تجلی ذاتی است وجود خود را نمی‌یابد و ذات خود را از دست می‌دهد؛ دیگر به هیچ‌وجه من‌الوجه خودی در کار نیست و ذات، ذات مقدس خداوند است. (حسینی تهرانی، ۱۳۸۹: ۱۲۶ - ۱۲۴) علامه طباطبایی می‌نویسد:

آخرین درجه توحید، همان «توحید ذاتی» است، زیرا کمال توحید، متناسب با حدود و قیودی است که از ذات اقدس اله، نفی می‌شود و در توحید ذاتی، هر نوع تعیین و تمیزی، اعم از واقعی و اعتباری و حتی خود توحید، سلب می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج: ۳۲)

علامه طباطبایی معتقد است، انسان موحد با گام گذاشتن در وادی معرفت نفس به شناخت شهودی خویش نائل شده و با شهود باطن خود در می‌یابد که وجودی ربطی و غیرمستقلی بیش نیست. در واقع هیچ نیست هرچه هست اوست، فانی است. نه فعلی دارد و نه صفتی و نه ذاتی. بنابراین در این مرحله به فنای ذاتی رسیده است. انسان با وصول به این مرحله در واقع به حقیقت باطن عالم و دین رسیده است، و حتی بعد از آن باطن هم باطن دیگری را رؤیت می‌کند؛ به فنای ذاتی نائل شدن به این معناست که، برای هیچ ذاتی استقلال و وجودی قائل نمی‌شود، بلکه در می‌یابد همه ذات‌ها و موجودات، آیات و نشانه‌های او و فانی در آن وجود محض هستند. این فنای ذاتی است که سالک را به مرحله توحید ذاتی می‌رساند. یعنی برای خود و دیگران هیچ ذاتی نمی‌بیند و تنها یک ذات دیده می‌شود. این جایگاه عالی‌ترین مقام ولایت است که آدمی می‌تواند به آن برسد. فنای ذاتی به معنای نیستی انسان نیست، چراکه نیستی عدم کمال و نقص است؛ در صورتی که

والا ترین درجه ولایت، وصول به فنای ذاتی است. فنای ذاتی به معنای صفت، فعل، خلوص و اخلاص خود را ندیدن، بلکه ذات اقدس الهی را دیدن است. شخص موحد تنها به وسیله شهود تام می تواند به این درجه از توحید یعنی توحید ذاتی برسد. (طباطبایی، ۱۴۲۳ ق: ۶۶ - ۶۱؛ همو، ۱۳۸۸ ج: ۳۳)

علامه طباطبایی معتقد است اگرچه اسماء حسنی و صفات متعالی خداوند دارای مفاهیم متعددی هستند، اما تنها یک مصداق دارند و آن ذات اقدس الهی است. از آنجاکه فرض دوئیت برای او محال است، پس هر حیثیتی در ذات، عین حیثیت دیگر است و همه حیثیات، عین ذات هستند. بنابراین خداوند از آن جهت که عالم است، موجود و از آن جهت که موجود است، عالم است. با همان حیثتش قادر و با همان قدرتش، حی است و به همین ترتیب و این همان واحد بودن ذات است. پس او همچنان که احد است، واحد است. (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج: ۴۵) علامه طباطبایی لازمه وصول به کمال و توحیدهای سه گانه را گذر از مراتب افعال و صفات و ذات می داند. می نویسد:

کمال آدمی، همان رسیدن به اقسام سه گانه «فنا» یا به عبارت دیگر رسیدن به مقام «توحید فعلی» و «اسمی» و «ذاتی» است و قرب هر موجود به حق سبحان، همانا به مقدار حدود ذاتی اوست، پس وساطتی که بین نشئه بدنی انسان و حق تعالی، واسطه قرار گرفته اند؛ به حسب حدود ذوات خویش دارای ترتب وجودی هستند. پس انسان در سیر خویش به سوی حق سبحان ناگزیر از گذر از جمیع مراتب افعال و اسماء و ذوات است تا این که به «توحیدات ثلاث» برسد. (همو، ۱۳۸۷ ب: ۲ / ۹۹)

از منظر علامه طباطبایی: خداوند حقیقت نهایی هر موجودی است که به سوی کمال حرکت می کند. به این معنا که ممکنات هر چه از قیود و حدود عدمی بیشتری برخوردار باشند از رسیدن به کمال نهایی خویش بیشتر فاصله می گیرند. بنابراین وصول به کمال حقیقی مستلزم از بین رفتن قیود و حدود ذاتی و عرضی و رسیدن به فناست. خداوند دارای تمامی صفات و اسماء کمالی است و هیچ یک از قیود و حدود به اندازه ذره ای در ذات اقدس او راه ندارند؛ بنابراین او حقیقت نهایی هر کمالی است. پس تحقق کمال برای ممکنات به اندازه ای است که به سوی فنا پیش می روند و کمال حقیقی انسان، در فانی شدن او و پیوستن او به حق تعالی است. وقتی انسان به مشاهده ذات خود بپردازد در حقیقت تمامی حقیقت خویش را مشاهده نموده است. (همو، ۱۳۸۷ ب: ۲ / ۶۲ - ۶۱)

سالکی که به این مرحله از توحید می رسد، هر آنچه را که از آن خود می دیده و آن را مستقل می پنداشته از آن حق می بیند. در اینجاست که به بزرگ ترین آسایش می رسد و از هر رنج و درد و ترس و اندوهی رهایی می یابد؛ زیرا خود را مالک چیزی نمی داند تا از آسیب رسیدن به آن واهمه

داشته و اندوهگین شود. خداوند درباره اینان می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَلَا تُبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ \* نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ. (فصلت / ۳۱ - ۳۰)

کسانی که گفتند پروردگار ما خداست. سپس استوار ماندند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و اندوهگین نشوید و خشنود شوید با دریافت مزده بهشتی که نوید داده می‌شدید؛ ما سرپرستان شما هستیم در دنیا و آخرت.  
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (یونس / ۶۲)  
آگاه باشید اولیا خدا را ترس نیست و نه آنان اندوهگین می‌شوند.

در این صورت است که تلخ و شیرین و زشت و زیبا و فرازونشیب دنیا برای ایشان یکسان می‌شود و زندگی چهره دیگری می‌یابد، جهان و آنچه را که در آن است با چشم دیگر می‌بینند. و بالاخره خودشان و هر چه دارند از آن خدا می‌شود و خدا از آن ایشان «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ». (همو، ۱۳۸۸ ب: ۱ / ۵۵)  
به اختصار دیدگاه علامه طباطبایی، عبارت است از اینکه انسان، تنها به واسطه معرفت و شهود نفس خویش درمی‌یابد که هیچ فعل و صفت و ذاتی برای غیر خداوند وجود ندارد. در واقع این همان وصول به توحید افعالی صفاتی و ذاتی است. حقیقت انسان درحالی که به فنا فی الله رسیده، شهود حق و نیل به کمال نهایی خویش است. نزدیک شدن هر رهروی به اصل حقیقت به اندازه سعه وجودی او و حقیقتی است که در او ظهور پیدا کرده است و خداوند متعال، حقیقت نهایی هر کمالی است. شهود و شناخت این حقایق پیچیده تنها در پرتو شهود نفس و شناخت آن ممکن است. بنابراین نزدیک‌ترین راهها برای رسیدن به مقصود، همانا روش معرفت‌نفس است. راه معرفت‌نفس نیز دوری جستن از غیر خدا و توجه کامل به خداوند است. (همو، ۱۴۲۳ ق: ۶۳ - ۶۱؛ ۱۳۸۷ د: ۶۶)

در تحلیل نگارنده مباحث نفس‌شناسی علامه طباطبایی به این نتیجه می‌رسیم: از آنجا که وی پیرو حکمت متعالیه یعنی مکتبی است که برای وصول به حقیقت، وحی و فلسفه و عرفان را درهم آمیخت و مفسر قرآن و مسلک عرفانی وی معرفت‌النفس است، رهیافت وی به مسئله معرفت نفس وحیانی، عرفانی، شهودی و باطنی است. معرفت‌النفس علامه طباطبایی با بهره‌مندی از آیات و روایات و براساس رئالیسم، تأملات فلسفی و معرفت‌شناسی او شکل گرفته است. او فیلسوفی متأله و عارفی الهی است که با استناد به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (مائده / ۱۰۵) تنها راه سلوک مؤمن را نفس او و آغاز طی طریق الی الله و شهود حقایق و لقاءالله را شناخت نفس و



رونده و راه را یکی می‌داند. به این معنا که رهرو معرفت نفس طی مراحل یک سیر درونی را آغاز کرده تا به آثار عملی آن نائل شده و به مقصد برسد.

از فحوای کلام علامه طباطبایی چنین برمی‌آید که راه معرفت نفس یک شناخت تجربی و عقلانی نیست بلکه نوعی تجربه دینی و شهودی است. سفری است درونی از راه دل، از خود تا خدا که هر فردی می‌تواند با توجه و التفات به آن و با کنار زدن خود، موانع و حجاب‌ها، این راه را پیموده و با الطاف و تأییدات الهی به شناخت شهودی خویش و خداوند نائل آید و چون در پایان مسیر دیگر خودی وجود ندارد که ذات، صفت و عملی داشته باشد، ذات، صفات و اعمالش در خدا فانی می‌گردد. در این شهود و عیان در درون سالک تحولات روحی صورت گرفته، سعه وجودی پیدا کرده و درخشش حقیقت را به عیان می‌بیند. دستاورد این تجربه دینی صفای نفس و وصول به یقین و حبّ و شور و اشتیاق نسبت به معشوق است چراکه شهود علاوه بر دیدن، چشیدن است. مسلماً چشیدن عظمت جمال و جلال حق، موجب تحقّق عشق و محبّت به اوست.

مواجهه علامه طباطبایی با معرفت نفس، یک نگاه ابزاری و طریقی برای رسیدن به معرفت‌الله است. وی این راه را مقدمه و وسیله‌ای برای شناخت خداوند می‌داند. وی از انسان می‌خواهد به ادراک سطحی از خود قناعت نکرده و به غور و ژرف‌نگری در خویشتن بپردازد. وی از راه معرفت نفس به‌عنوان یگانه شاه‌راه هدایت واقعی و کامل یاد می‌کند و نفس را دریچه‌ای می‌داند که انسان از آن به خداوند نگرسته و در پی شناخت و شهود نفس است که در حیات آدمی سبک زندگی توحیدی جریان یافته و با تمامی لحظات زندگی‌اش آمیخته می‌شود.

وی خودشناسی را یک ضرورت عقلی و معنوی دانسته و معتقد است در این راه هیچ چیز بیرون از نفس، همچون عوامل طبیعی و مادی نمی‌تواند به رهرو کمک کند. البته شهود نفس مجرد از ماده، لوازم و ابزار خاص خود را می‌طلبد. مشاهده شهودی نفس سبب می‌شود که انسان خود را که حجاب است نبیند. وقتی خود کنار زده شد، مانعی برای دیدن و رسیدن به خدا وجود ندارد با کنار رفتن خود، خدا دیده می‌شود و در این حال تمامی اعمال و رفتار آدمی برای او و رسیدن به او شکل می‌گیرد. دستاورد معرفت نفس حقیقی، خودسازی است که عامل مهمی در وصول به کمال و رسیدن به قلّه معرفت یعنی فنای فی‌الله است. جهل به خویشتن و غفلت از خود، موجب بسیاری از آسیب‌های فکری و اخلاقی شده و آدمی را به فلاکت و بدبختی دچار خواهد کرد.

نفس‌شناسی علامه طباطبایی بر فطرت الهی انسان استوار است که کانون تصویر معرفت‌النفس و حیانی است. وی مسیر معنوی معرفت نفس را هدف تلقی نکرده بلکه آن را آغاز راهی برای

معرفت‌الله و حتی شناخت جهان آخرت می‌داند که در آن، مقصود خود نفس نیست بلکه خود را ندیدن و رسیدن به لقای الهی است. حرکتی که سبب می‌شود آدمی به هستی حقیقی پی برده، بداند که تمامی وجودها غیر از او مجازی هستند. از آنجا که علامه طباطبایی خود سالک این راه است بهتر می‌تواند معرفت و شارح معرفت نفس و آثار عملی آن باشد.

علامه طباطبایی در تحقیقات خود با تبیین صحیح و نظام‌مند مباحث معرفت‌النفس، تصویری واقعی از آن ارائه می‌دهد تا رهرو این راه به بیراهه نرفته و دچار خلط مبحث نشده و هر معرفتی درباره نفس را معرفت واقعی نپندارد؛ وی بین معرفت‌النفس و علم‌النفس فلسفی و علمی و تربیتی و ... تمایز قائل شده و به تشریح ویژگی‌های معرفت‌النفس حقیقی می‌پردازد. راز موفقیت علامه طباطبایی در طی مسیر معرفت نفس و وصول به حقیقت، ایمان، اخلاص، پشتکار و استعداد و حدت ذهن و ژرف‌نگری او در معارف الهی با بهره‌گیری از قرآن و برهان و عرفان است.

علامه طباطبایی کمال حقیقی برای انسان را رهایی از همه قیدها و فانی شدن در حق تعالی یعنی فانی ذاتی، وصفی و فعلی می‌داند. فانی شدنی که به توحید ذاتی، صفاتی و افعالی می‌انجامد. اینکه آدمی خود و صفات و فعل خود را نبیند و تنها او و صفات و فعل او را ببیند. وصول به مقام توحید افعالی، صفاتی و ذاتی که مرتبه نهایی سالک در سیر معرفت‌النفس است تنها در پرتو مشاهده تام حق تعالی امکان‌پذیر است. به این معنا که انسان در پی شهود متعین خویش به شهود مطلق می‌رسد، با شهود او خود را از یاد می‌برد. پس جز از راه فانی خود نمی‌توان به معرفت حقیقی رسید. البته اثبات و بیان چگونگی فرایند شهود حق دشوار است و گفتنی نیست بلکه چشیدنی است. رسیدن به این مقام که در پرتو عبودیت و اطاعت از خداوند به‌دست می‌آید، دارای آثار عملی است. زیرا انسان از طریق فطرت خویش در می‌یابد که از سر عشق و محبت، بندگی و خضوع در برابر موجود مطلق و لایتناهی، واجب است.

## نتیجه

در سه رأس مثلث معرفت‌شناسی، خدا، انسان و جهان قرار دارند. انسان در مقام فاعل شناسا توانایی شناخت نسبت به هر سه را دارد و می‌تواند از هر دو مسیر خود و جهان به معرفت‌الله برسد. در قرآن کریم دو راه آفاقی - از طریق جهان‌هستی - و انفسی - از طریق نفس انسانی - برای رسیدن به معرفت حق تعالی معرفی شده است. هر دو می‌توانند آدمی را به معرفت‌الله برسانند، اما معرفت نفس به دلایل معرفت حقیقی بودن، اکمل مخلوقات بودن انسان، همراه بودن با اصلاح صفات و اعمال و دائمی و بدون خطا بودن، برتر است. معرفت نفس معرفتی ضروری، عقلی و معنوی و مقدمه

خداشناسی و معادشناسی است.

خودشناسی حقیقی توجه به درون آدمی و معرفتی خدا به خداست. در پرتو این شناخت، فقر ذاتی بشر و غنای حق تعالی عیان گشته و در پی مشاهده نفس، انسان خود را نمی‌بیند و مشاهده قیّم و مقوم آن یعنی خدای سبحان تحقق می‌پذیرد. تنها از راه عمل، معرفت تام درباره نفس پدید می‌آید. معرفت‌النفس امکان وقوع دارد و به غیر از انسان‌شناسی، علم‌النفس فلسفی، علم‌النفس تربیتی، تصوّف و دین است. خودشناسی و خودسازی سرمایه اصلی اصلاح نفس و سعادت و کمال آن است. معرفت نفس چون راهی است از درون انسان و شهودی و حضوری است، بدون خطا و موثّق بوده، نزدیک‌تر و زودتر می‌تواند رهرو را به مقصد برساند. در معرفت نفس شهودی راه و رهرو یکی است.

معرفت نفس دارای پیامدها و آثار عملی در حیات بشر است؛ از جمله: شناخت حق تعالی و وصول به مقام توحید افعالی، صفاتی و ذاتی. انسان در اثر شناخت و شهود نفس خویش درمی‌یابد که تماماً نقص و نیاز است و با توجه به فقر ذاتی خود و غنای حق تعالی به مرحله فنای افعالی و صفاتی و ذاتی رسیده، پی می‌برد که هیچ فعل و صفت و ذاتی جز برای خداوند آن هم به‌گونه‌ای که شایسته و لایق مقام اوست، وجود ندارد. درواقع این همان وصول به مقام توحید افعالی، صفاتی و ذاتی است. حقیقت انسان درحالی که به فنای فی‌الله رسیده، شهود حق و نیل به کمال نهایی خویش است. نزدیک شدن هر رهروی به اصل حقیقت، به اندازه سعه وجودی او و حقیقتی است که در او ظهور پیدا کرده است و خداوند، حقیقت نهایی هر کمالی است. رهرو طریق معرفت نفس با رسیدن به این مرحله از توحید، چون خود را مالک چیزی نمی‌داند هر آنچه را که از آن خود می‌دیده و آن را مستقل می‌پنداشته، از آن حق می‌بیند، و به آسایش می‌رسد و از هر رنج و درد و ترس و اندوهی رهایی می‌یابد. علامه طباطبایی که خود سالک طریق معرفت‌النفس است سعی وافر در معرفی این راه و آثار عملی آن از طریق قرآن و برهان و عرفان نموده تا بشریت را به سرمنزله مقصود رهنما باشد. از آنجا که معرفت نفس راهی از درون آدمی است شناساندن این طریق به مخاطبین به‌خصوص نسل جوان بهترین و نزدیک‌ترین راه جهت کسب معارف الهی و رسیدن به کنه حقایق عالم هستی و نیل به کمالات است.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. فیض الاسلام، علینقی، ۱۳۷۰، نهج‌البلاغه، تهران، احمدی.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، توحید در قرآن، قم، نشر اسراء، چ دوم.

۴. حسینی تهرانی، محمدحسین، ۱۳۸۹، *رساله لب اللباب* (طبع جدید)، قم، بوستان کتاب، چ اول.
۵. حسینی تهرانی، محمدحسین، بی تا، *مهرتابان* (طبع قدیم)، قم، باقرالعلوم علیه السلام، چ اول.
۶. حیدری، کمال، ۱۴۳۰ ق، *شرح نهایه الحکمه الهیات به معنی الاخص*، قم، دار فراق.
۷. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۹، *در قلمرو وجدان*، تهران، علمی، چ اول.
۸. شریعتی نجف آبادی، ۱۳۹۰، *حکمت برین*، قم، بوستان کتاب، چ اول.
۹. شیروانی، علی، ۱۳۸۸، *ترجمه و شرح بدایه الحکمه*، قم، بوستان کتاب، چ یازدهم.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۸، *شیعہ در اسلام* (طبع قدیم)، قم، انتشارات اسلامی، چ سیزدهم.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۷ ب، *مجموعه رسائل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۷ د، *ولایت نامه*، (مترجم: همایون همتی)، تهران، روایت فتح.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۸ الف، *انسان از آغاز تا انجام*، قم، بوستان کتاب، چ دوم.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۸ ب، *بررسی های اسلامی*، قم، بوستان کتاب، چ دوم.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چ دوم.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۱۴ ق، *بدایه الحکمه*، قم، النشر الاسلامی.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۲۳ ق، *طریق عرفان*، قم، نشر بخشایش.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۲۷ ق، *تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۹. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۴، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا، چ دوم.
۲۰. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم، انتشارات اسلامی، چ پنجم.
۲۱. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۷ الف، *آغاز فلسفه*، قم، بوستان کتاب.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۷ ج، *نهایت فلسفه*، قم، بوستان کتاب.
۲۳. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۸ ج، *رسائل توحیدی*، قم، بوستان کتاب، چ دوم.
۲۴. فنایی اشکوری، محمد، ۱۳۹۵، «ابعاد معرفت النفس و نقش آن در استکمال نفس انسانی»، *نشریه حکمت اسلامی*، سال سوم (۲)، قم، مجمع عالی حکمت اسلامی، ص ۱۶۳ - ۱۳۹.
۲۵. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۳، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چ چهارم.